

ضرب المسماری

سید محمد اکبر حسینی کوشی زاده



پارسی آشنا شده و ابیاتی از کلام نغز آنان را بر لوح جان نگاشته اند.

در این گفتار به تأثیر ادب پارسی بر چند ضرب المثل کردی کرمانشاهی و همسویی اندیشه در دو فرهنگ فارسی و کردی پرداخته شده است.

❶ آسیاو و نوبه

asiyaw wa noba

- آسیا به نوبت
* مگیر از دهن خلق حرف را زنهار
به آسیا چو شدی پاس دار نوبت را

[صائب]

❷ آوقره باو و بچو آورید نچو

awqara baw-e becu awriud nacud

- آنقدر بیا و برو که آبرویت نرود
❸ اقره باوو بچو تا گر قربت نچود

aqara baw-o becu ta gar qorbet nacud

* ابوهریره - رضی الله عنه - هر روز بخدمت مصطفی (صلی الله علیه و آله) آمدی.
گفت: یا آبا هریره زرنی غیباً، تزدد حباً: هر روز میا تا محبت زیادت شود.

[گلستان سعدی/ ص ۱۹۹]

❹ آوی که ریشیا گلو نبخوید

awi ke resya gelow neyxowayd

- آبی که ریخت گرد نمی آید
* نشاط جوانی ز پیران مجوی
که آب روان باز ناید به جوی

[سعدی - امثال و حکم/ ج ۱ ص ۱۰]

❺ آیم وختی فره وت هم خاص اویشی هم خراو

ayem vaxti fera vat ham xas lusi ham xeraw

- آدم وقتی پرگویی کرد، خوب و بد را با هم می گوید
* کم گوی و گزیده گوی چون در
تا از کم تو جهان شود پر

[نظامی - امثال و حکم/ ج ۳ ص ۱۲۳۵]

امثال و حکم علاوه بر آنکه بخشی از فرهنگ شفاهی هر قوم را تشکیل می دهد، بیانگر اندیشه ها و باور آنان نیز هست. هر چند که بن مایه های عمده این مثلها معمولاً برگرفته از محیط زندگی مردمی است که آنها را به کار می برند، اما غالب مضامین آنها را باورهای دینی و نژادی و تجربه های خاص و عصاره حکمت نیاکان دانا تشکیل می دهد.

اینکه سپیدمویان هر قوم و ملتی همواره مورد ستایش و احترام نسلهای پس از خود قرار می گرفته اند، به لحاظ این فرهای گرانبهایی بوده است که در صدف سینه داشته اند و اندیشه های والایی است که حاصل تجربه های خود و پدرانشان بوده و سینه به سینه نگاه داشته تا رهگشای خامان ره نرفته باشد.

ادبیات پارسی با غنای بی همتا و توانایی گسترده اش، بر همه گویشها و لهجه های ایران زمین و از آن جمله کردی تأثیر فراوان گذاشته است. هر چند شمار اندکی از متون کهن ادب پارسی به زبانها و گویشهای کردی برگردانده شده، اما مردم کوچه و بازار از زبان بزرگان و دانایان خود با لب اندیشه های سرآمدان ادب

سید محمد اکبر حسینی کوشی زاده

کردی کرمانشاهی و ادب پارسی

denya naystiyad

- گریه اگر بال داشت یک گنجشک در دنیا باقی نمی گذاشت.
* گریه مسکین اگر پر داشتی
تخم گنجشک از جهان برداشتی

[سندی]

terig va tefang dar cu gelaw neyxowayd

- تیری که از تفنگ شلیک شد باز نمی آید
* تیر بگذشته چون توان دریافت

[سنایی، امثال و حکم/ ج ۱ ص ۵۷۰]

* مرا گویند دل باز آر از آن ترک کمان ابرو
ولی تیری که جست از شست کی دیگر به شست آید

[ابن بعین]

caqu dasay xosa nemora

- چاقو دسته خودش را نمی برد
* کی تراشد تیغ دسته خویش را
رو به جراحی سپار این ریش را

[مولانا، مثنوی/ د ۱ ص ۳۲۲۲]

xoda na sax biyayda xar na pa wa mar

- خدا نه شاخ بیده خر نه پا و مار
* آن دو شاخ گاو اگر خر داشتی
یک شکم در آدمی نگذاشتی

[سندی، امثال و حکم/ ج ۱ ص ۵۳]

xezmat wa nakas clu dare bida baxawan ia bid har naomida

- خدمت به ناکس چون تلاش باغبان به بید بی ثمر است.
* ابر اگر آب زندگی بارد
هرگز از شاخ بید بر نخوری
با فرومایه روزگار مبر
کز نی بوریبا شکر نخوری

[سندی، امثال و حکم/ ج ۱ ص ۷۷]

ارث خرس به کمتار می رسد

ers xers be kamtar mirasa

- ارث خرس به کفتار می رسد
* میراث گرگ مرده به کفتار می رسد

[امثال و حکم/ ج ۲ ص ۱۷۷۶]

بیچه هیزه چاور بیود

بیچه دیزه سیه و بیود

lepica hiza cawr biud napica diza siyavo biud

- به مشک (روغن) بیج تا چرب شوی
به دیزی خود را آغشته مکن که سیاه می شوی
* عقل و طبیعت چو ترا یار شد
قصه آهنگر و عطار شد
کایسن ز تبش آبله رویت کند
و آن ز نفس غالیبه بویت کند

[نظامی، مخزن الاسرار/ ص ۳۲۱]

* چند چو آتشگه آهنگران
دود شراری دهی از هر کران
باش چو عطار که پهلوی او
جامه معطر شوی از بوی او

[امیر خسرو دهلوی]

براو پشت برا بو

مرقضا ولای خدا بو

bera wa pest bera bu mar qaza wa lay xoda du

- برادر اگر پشتیبان و حامی برادر باشد هیچ نیرویی جز قضای
الهی یارای رویارویی با آنان را ندارد
* که گر دو برادر نهد پشت پشت
تن کوه را باد مانند به پشت

[فردوسی، امثال و حکم/ ج ۱ ص ۳۰ و ۲۱۴]

بشر تا نیونید نیزانید

basar ta nayniud nayzanid

- آدمی تا نبیند شناخت پیدا نمی کند
* محمد دیدن و موسی شنیدن
شنیدن کی بود مانند دیدن

پشی اگه بال بیاشتیا د یه گله ملیوچک و دنیا نیشتیاد

pesi aga bal biyastiyad ye gela maluicek va

* دار برز بو سر خفنید (چمنید)

- به خر گفتند عروسی است. گفت یا هیزم کشیدن است و یا آب کشیدن

* خر کسی را به عروسی خواندند
خر یخندید و شد از قهقهه مست
گفت من رقص ندانم بسزا
مطریبی نیز ندانم به درست
بهر جمالی خوانند مرا
کاب، نیکو کشم و هیزم، چست

[خاقانی، امثال و حکم/ ج ۲ ص ۷۳۴]

⊙ و دس خوم اگر نامه غز خوم

wa das-e xowam ager nama qez xowm

- با دست خویش آتش بر گیسوی خود نهادم
* آتش بدست خویش بر ریش خویش زد

[امثال و حکم/ ج ۱ ص ۱۱۹]

* کنون آتش ز جانم که نشاند
کنون خود کرده را درمان که داند

[غفرالدین اسعد گرگانی، امثال و حکم/ ج ۲ ص ۷۵۶]

⊙ و دوسی دوسی کنیه پوسی

Wa duo duai kaniya pusi

- از (راه) دوستی، پوستش را کند
* گفت از ما با تو هر کس گشت دوست
تو به دست دوستی کنده‌یش پوست

[پروین اعتصامی/ ص ۱۳]

⊙ هر آوس که له تیول نویسیابه

har awas ke la tiwel niusuyaya

- همانست که بر پیشانی نبشته است (هر کسی را سرنوشتی ازلی است)

* پیدا بود که بنده به کوشش کجا رسد
بالای هر سری قلمی رفته از قضا

[سعدی، کلیات/ ص ۷۰۳]

⊙ هر خوشی تنگی دیری، هر تنگی خوشی دیری

har xovel tangi diri, har tangi xovel diri

- هر آسایش و خوشی را سختی در پی است و هر مشقت را آسایش و راحتی
* پس از دشواری آسانی است ناچار
و لیکن آدمی را صبر بایند

[سعدی]

* از پی هر گریه آخر خنده است
مرد آخر بین مبارک بنده است

[مولوی]

* بایدهش شاد زیست هر غمی

dar barz bu sar xafenid (camenid)

- درخت بلند (پر ثمر) سر فرود می آورد.

* تواضع کند هوشمند گزین
نهد شاخ پر میوه سر بر زمین

[سعدی، امثال و حکم/ ج ۲ ص ۷۸۵]

⊙ زخم سر سگ، سگ مکی علاج

zaxme sare sag, sag makey hala

- زخم سر سگ را سگ (با لیسیدن) درمان می کند

* سگ با زبان به زخم سرش می زند
بدتر ز سگ کسی است که زخم زبان زند

[۱۷۱ دری]

⊙ سیر آگسته خه ور نه ره سوار پیاده

sir a goona xewar nara suwar a piyada

- سیر از گرسنه خبر ندارد، سوار از پیاده

* منم همچون پیاده تو سواری
ز رنج پایم آگاهی نداری

[وبس و رامین]

⊙ گورای کار هر کس نیه

gowraly kare har kas niya

- بزرگی کار هر کسی نیست
* تکیه بر جای بزرگان نتوان زد به گزاف
مگر اسباب بزرگی همه آماده شود

[حافظ]

⊙ له شوخی جنگ بوده پا

la soxi jang buda pa

- از شوخی جنگ و دعوا سر می گیرد
* باد باران آورد، بازیچه جنگ
مرد مهمان آورد، نامرد ننگ

[امثال و حکم/ ج ۱ ص ۳۵۰]

⊙ مٹ مور و ملخ

mes mur-o- malax

- مثل مور و ملخ (جمعیتی انبوه)
* سپاهش به کردار مور و ملخ
نید دشت پیدا نه کوه و نه شخ

[فردوسی، شاهنامه/ ج ۱ ب ۱۰۵۹]

⊙ و تن خرگه سیوره، وت یا چیلک کیشانه یا آوکیشان

waten xaraga siura wat ya cilek kishana ya aw kisan

شماره ۲۱

- هر کس بایستی از گلیم خود پا فراتر نهد
 * ای گلیم دل! ز طور خویش پا بیرون منه
 کز گلیم خویش پا بیرون نمی باید نهاد

[مغریب، امثال و حکم/ ج ۱ ص ۱۲۵]

* منه زنهار بیرون پای از حد گلیم خود

[صائب]

② هیچکه آرث خیر ندیده

hicka aers xayr nayda

- هیچکس از مرده ریگ خیر ندیده است

* مال میراثی ندارد خود وفا
 چون بنا کام از گذشته شد جدا
 او نداند قدر هم، کارزانش یافت
 که به کد و کسب رنجش کم شرافت

[مولوی، امثال و حکم/ ج ۳ ص ۱۳۹۲]

② به وخ مکنش خان خانان

به وخ میشه بیل بانان

ye wax mokonanes xan- e xanan

ye wax misa bile banan

- یک وقت اورا خان خانان می کنند، زمانی بیل پشت بام می شود

* گاه بر سر نهد ز گوهر تاج
 که بدانگی ورا کند محتاج

[حدیقه سنایی/ ص ۹]



● منابع و مأخذ

- ۱- امثال و حکم؛ علامه علی اکبر دهخدا، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- ۲- گلستان سعدی؛ به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، تهران، صفیعلی‌شاه، چاپ ششم ۱۳۷۰.
- ۳- فرهنگ اشعار صائب احمد گلچین معانی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۲.
- ۴- دیوان حافظ؛ به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، تهران، صفیعلی‌شاه، چاپ هفتم (۱۳۷۰).
- ۵- شاهنامه فردوسی؛ ژول مول، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی.
- ۶- گزیده حدیقه سنایی؛ به کوشش ناصرعاملی، تهران، کتابخانه طهوری ۱۳۵۵.
- ۷- احوال و آثار و شرح مخزن الاسرار؛ دکتر برات زنجانی، دانشگاه تهران، ۱۳۶۸.
- ۸- کلیات سعدی؛ محمدعلی فروغی، تهران، امیرکبیر ۱۳۶۳.
- ۹- مشنوی معنوی؛ مولانا جلال الدین محمد مولوی، به تصحیح ر. ا. نیکلسون، تهران، مولی.
- ۱۰- گزیده غزلیات شمس؛ مولانا جلال الدین محمد بلخی، به کوشش دکتر محمد رضا شفیمی کدکنی، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی، چاپ دوم؛ ۱۳۵۲.



از پی هر غمی است خرمی

[مکتبی]

② هر کس بایس پا و گلیم خوی بیشتر دریز نکي

har kas bayas pa wa gelim-e xoy bister deriz
 nakey